

بیژن هدایت

به گزارش «بانک جهانی»، افزایش قیمت مواد غذایی تنها در سه ماه اول سال جاری سبب شد بیش از ۳۶ کشور جهان با بحران غذایی مواجه شوند و برای تامین نیازهای غذایی شهروندان خود دست کمک به سوی دولت‌ها و موسسات بزرگ سرمایه داری دراز کنند. بنا به همین گزارش، اگر برای بحران غذایی جهان راه حل عاجلی پیدا نشود، برنامه‌ی سازمان ملل برای مقابله با فقر جهانی به نتیجه نمی‌رسد و اجرای آن تا یک دهه به تعویق می‌افتد. و علاوه بر این، به علت محدودیت‌های مالی «بانک جهانی» و کم شدن ذخایر مواد غذایی این نهاد - که گفته می‌شود نیاز بیش از ۷۵ میلیون نفر در سراسر جهان را تامین می‌کند - این جمعیت انسانی عظیم با معضل گرسنگی و مرگ سریع روبرو خواهد بود.

تا همین جا، افزایش سرسام آور قیمت مواد غذایی به اعتصابات و اعتراضات گسترده‌ی توده‌ی مردم در کشورهای مصر و هائیتی منجر شده است. شورش مردم در ماه فوریه‌ی گذشته در کامرون ۴۰ کشته بر جای گذاشته است؛ اعتراضات سخت در موریتانیا، موزامبیک و سنگال، شورش در سواحل ایوری، تنش‌ها و ناآرامی‌ها در رابطه با نان در ازبکستان، یمن، بولیوی، اندونزی، و اردن و... هم این کشورها را در معرض تنش‌های اجتماعی قرار داده و ثبات سیاسی آن‌ها را به تهدید گرفته است. به گزارش رسانه‌های خبری، احتمال رشد و گسترش این تنش‌ها و ناآرامی‌ها تا بدان حد هراس‌انگیز است، که برخی از تولیدکنندگان بزرگ برنج - مانند چین، هند، ویتنام و مصر - از میزان صادرات خود کم کرده‌اند، تا عرضه‌ی این محصولات به بازارهای داخلی خود را افزایش دهند؛ به این امید، که از بروز تنش و ناآرامی در کشورهای خود جلوگیری کنند. و البته این امر به نوبه‌ی خود بر افزایش قیمت مواد غذایی و وخامت بیش‌تر وضعیت کشورهای واردکننده‌ی برنج و... افزوده است.

گفته می‌شود، که هم اکنون ۸۵۰ میلیون از مردمان جهان از گرسنگی در رنج و عذاب هستند. در این سال‌ها، قیمت مواد غذایی همواره بیش‌تر و از دسترس مردمان جهان پیوسته دورتر شده است. در حالی که ۲۰۰ تن از ثروت‌مندترین مردم جهان به اندازه‌ی ۴۰ درصد کل مردمان این کره‌ی خاکی ثروت دارند، ۸۵۰ میلیون انسان گرسنه سر بر بالین می‌گذارند؛ از هر چهار کودک این جهان، یک کودک در فقر رقت‌انگیز و در خانواده‌هایی با درآمد روزانه‌ی کم‌تر از یک دلار زندگی می‌کند؛ و بنا به گزارش بخش توسعه‌ی جهانی «بانک جهانی»، در سال ۲۰۰۰-۱۹۹۹، تعداد مردمی که با درآمدی معادل یک دلار در روز زندگی می‌کنند، از ۱/۲ میلیارد نفر در سال ۱۹۸۷ به ۱/۵ میلیارد نفر در سال ۲۰۰۰ رسیده و پیش‌بینی می‌شود این رقم تا سال ۲۰۱۵ به میزان ۱/۹ میلیارد نفر برسد. علت این فاجعه‌ی انسانی چیست؟ دولت‌های سرمایه داری، نهادها،

چندی پیش سران دو نهاد بورژوازی بین‌المللی، «بانک جهانی» و «سندوق بین‌المللی پول»، هشدار دادند که در صورت ادامه‌ی روند رو به افزایش کنونی قیمت مواد غذایی، در حدود ۱۰۰ میلیون نفر دیگر از مردمان این جهان نابرابر به زیر خط فقر رانده خواهند شد. خط فقر: گرسنگی؛ خط فقر: بی‌خانمانی؛ خط فقر: خفت و ذلت؛ خط فقر: مرگ تدریجی. این کابوس هول‌ناک، نه فقط خواب را از چشمان آن ۱۰۰ میلیونی که به زیر خط فقر رانده خواهند شد گرفته است، که آن صدها میلیون نفری که هم اکنون در زیر خط فقر زندگی می‌کنند را هم در هراسی دو چندان فرو برده است. مدیای بورژوازی بین‌المللی، که به روال مرسوم در چنین مواردی اشک تمساح می‌ریزند و دل به حال مردمان گرسنه و محروم می‌سوزانند و دولت‌های سرمایه داری و ثروت‌مندان جهان را به کمک مالی به آن‌ها ترغیب می‌کنند، چنان در گرداب هیاهوی ایجاد صف ۱۰۰ میلیونی گرسنگان و محرومان جدید جهان فرو رفته‌اند، که آن صدها میلیون دیگر را به عمد به فراموشی سپرده‌اند. آن صدها میلیونی که هم اکنون گرسنه و محروم هستند؛ آن‌ها که از بام تا شب در جست و جوی کار به در این کارگاه و آن کارخانه می‌روند و با جواب منفی سودپرستان مواجه می‌شوند؛ آن‌ها که با دست مزدی کم‌تر از یک دلار در روز، ساعت‌های متمادی در کار سخت در معادن، در مزارع، در جاده‌ها و ساختمان‌ها، به ناچار از جان شیرین خود می‌کاهند تا چرخ سرمایه بچرخد و رونق بگیرد؛ آن‌ها که آخرین قطره‌های شیره‌ی جان‌شان وثیقه‌ی ثروت اندوزی سرمایه داران می‌گردد و به وقت پیری و از کار افتادگی، بدون بهره مندی از حقوق و مزایای مناسب دوران بازنشستگی، به مانند دستمال چرکی کهنه‌ای به دور انداخته می‌شوند؛ به راستی چه بر سر این‌ها و آن ۱۰۰ میلیون گرسنه و محروم جدید خواهد آمد؟! این، البته ربطی به دولت‌های سرمایه داری، سران آن دو نهاد بورژوازی بین‌المللی، و مدیای آن‌ها ندارد. آن چه که آن‌ها را به فغان در آورده است و اشک تمساح بر چشمان آن‌ها جاری کرده است، هراس از «شورش گرسنگان» و به خطر افتادن «امنیت سرمایه» است!

در طول سال‌های اخیر، به ویژه در سه سال گذشته، قیمت مواد غذایی به طور روز افزونی افزایش یافته است. بنا به آمارها، قیمت مواد غذایی در چند ماه گذشته رشد تصاعدی داشته و برنج تا ۱۲۰ درصد و گندم تا ۲۰۰ درصد گران‌تر شده است. اما مساله این است، که افزایش سرسام آور مواد غذایی یک شبه و به طور غیر مترقبه رخ نداده است. از همان زمان آغاز افزایش تدریجی قیمت مواد غذایی، کارشناسان امر اعلام خطر کرده بودند، که جهان دوران ارزانی مواد غذایی را پشت سر گذارده و وارد دوران گرانی روزافزون و پایدار مواد غذایی شده است؛ دورانی که مشکلات جدی برای مردمان بسیاری از کشورهای جهان پدیدار و به «شورش گرسنگان» دامن خواهد زد.

مدیا و سخن گویان بی شرم آن‌ها، پاسخ‌های از پیش بسته بندی شده و آماده‌ای در مقابل این گونه سئوالات دارند: افزایش ۷۵ میلیونی جمعیت جهان در هر سال، در حالی که تولید محصولات کشاورزی و غذایی نه تنها متناسب با این میزان رشد جمعیت افزایش نمی‌یابد، بلکه بخش قابل توجهی از آن‌ها نیز در اثر بلایای طبیعی - چون طوفان و سیل - از بین می‌روند؛ استفاده از زمین‌های کشاورزی برای کشت محصولاتی، که جهت تهیه سوخت از آن‌ها بهره برداری می‌شود؛ کمبود آب و خشک سالی، و... اما این دلایل دروغ هستند، واقعیت ندارند. هیچ یک از این‌ها، علت اصلی وجود ۸۵۰ میلیون گرسنه، که تازه قرار است ۱۰۰ میلیون تن دیگر هم بر انبوه آن‌ها افزوده شوند، نیست. لزومی ندارد درس اقتصاد خوانده باشیم، تا به عمق وقاحت و کثافت آشکار این گونه دلیل تراشی‌های دولت‌های سرمایه داری، نهادها، مدیا و سخن گویان بی شرم آن‌ها پی ببریم. ما می‌دانیم، می‌بینیم و می‌فهمیم، که رشد شگرف تکنولوژی و بارآوری خیره کننده‌ی کار قادر است زندگی مرفه و آسوده و محترم تمامی مردمان این جهان - و حتی جمعیتی به مراتب افزون‌تر از جمعیت کنونی آن را - به سهولت تامین نماید. ما می‌دانیم، می‌بینیم و می‌فهمیم، که خروارها محصولات غذایی را آتش می‌زنند، در زیر خاک مدفون می‌کنند، و یا در دریا می‌ریزند، تا نکند قیمت آن‌ها در بازارهای جهانی پایین بیاید و از سودهای سرشار اقلیتی ثروت مند مفت خور کم شود. علت، افزایش جمعیت و کمبود مواد غذایی و... نیست. بهترین مواد غذایی، به وفور، در سوپرمارکت‌های زنجیره‌ای در اقصا نقاط این کره‌ی خاکی موجود است. پول خرید آن موجود نیست. آن ۸۵۰ میلیون گرسنه و محروم، و آن ۱۰۰ میلیونی که قرار است به صف آن‌ها افزوده شوند، پول خرید این مواد غذایی را ندارند. آن هم در حالی که بسیاری از همین‌ها از بام تا شام جان می‌کنند، تا محصولات کشاورزی و غذایی را تولید نمایند. مواد غذایی به وفور وجود دارد، اما بخش عظیمی از مردمان جهان گرسنه‌اند، بی‌خانمان‌اند، در فقر و فلاکت دست و پا می‌زنند؛ چون جهان ما در سیطره‌ی نظام سرمایه داری است؛ چون تولیدات اجتماعی، تمامی آن محصولات که با کار و زحمت ما تولید می‌شوند، نه متعلق به ما، نه در اختیار ما، که متعلق به صاحبان سرمایه، صاحبان وسایل تولید است؛ چون تولیدات اجتماعی نه برای رفع نیازهای جامعه‌ی انسانی، که برای انباشت سود هر چه افزون‌تر سرمایه داران برنامه ریزی می‌شود، قیمت می‌گیرد، و راهی بازارهای جهانی می‌گردد. آن‌ها هستند که تعیین می‌کنند کدام کالا باید تولید شود؛ در چه حجمی باید تولید شود؛ به چه قیمتی باید فروخته شود؛ و حتی در صورت لزوم چگونه باید منهدم شود و به دست مردمان نیازمند نرسد، تا باعث تنزل نرخ سودشان نشود. به اصطلاح اقتصادی، عرضه را محدود می‌کنند، تا قیمت را هم چنان بالا نگاه دارند، تا به سودشان گزندی نرسد.

با این اوصاف، آن چه امروز دولت‌های سرمایه داری، سران نهادهای بورژوازی بین‌المللی، و مدیای آن‌ها را به فکر فاجعه‌ی گرسنگی مردمان جهان انداخته و به تکاپو و تقلا برای جلوگیری از بحران غذایی و کاهش مرگ و میر جمعیت گرسنه واداشته، نه انسان دوستی، نه مسئولیت در قبال رفاه و آسایش مردمان جهان، که اتفاقاً تلاش مجددانه برای حفظ و بقای نظام سرمایه داری در شرایط خطر احتمال «شورش گرسنگان» است. هراس سرمایه داری آن است، که احتمال «شورش گرسنگان» به واقعیت بدل شود. و این واقعیت، نظم و امنیت سرمایه را به خطر اندازد. اگر گرسنگان به پا خیزند، اگر از مقررات

سرمایه داری سرپیچی کنند، اگر از خط قرمزها بگذرند، به انبارها و فروشگاه‌های مواد غذایی هجوم برند، درها را باز کنند، مواد غذایی را بین خود قسمت نمایند؛ اگر دولت‌ها را به چالش بگیرند، اگر حق انسانی خود برای یک زندگی بهتر را طلب کنند، متحد و هم بسته و آگاه شوند، کارخانجات و موسسات را تسخیر کنند، و قدرت خود را بر جامعه مستولی نمایند؛ آن گاه سیطره‌ی سرمایه داری، انباشت سود، امنیت سرمایه، از کف می‌رود و یا به خطری مهلک می‌افتد. و این اتفاقی است، که هیچ گاه و به هیچ ترتیبی نباید رخ دهد. فکر چاره‌ی سرمایه داری بر این بحران، تنها بر پایه‌ی تداوم بربریت و توحش سرمایه داری می‌چرخد.

اما تداوم بربریت و توحش سرمایه داری در شرایط بحرانی، هزینه‌ای دو چندان بر دوش طبقه‌ی کارگر جهانی می‌گذارد. حفظ و بقای سرمایه داری در شرایط بحران، و چرخه‌ی انباشت سود آن، تنها و تنها با بردگی و استثمار مضاعف طبقه‌ی کارگر جهانی، با شدت کار بیش‌تر، با تنزل افزون‌تر سقف بیمه‌های اجتماعی، ممکن می‌شود. سرمایه داری بر بنیاد بردگی مزدی و استثمار طبقه‌ی کارگر جان می‌گیرد. فقر و فلاکت طبقه‌ی کارگر، تضمین سودآوری بیش‌تر سرمایه است. و آن گاه که بحران به سراغ سرمایه داری می‌آید، تنها راه نجات، تحمیل شرایط مشدد بردگی و استثمار، و فقر و فلاکت بیش‌تر، بر طبقه‌ی کارگر است.

از نظر طبقه‌ی کارگر، بحران گرسنگی نه به علت افزایش جمعیت، کمبود مواد غذایی، تخصیص زمین‌های کشاورزی به کشت مواد سوختی و...، که وجود خود نظام سرمایه داری است. مسبب فاجعه‌ی گرسنگی مردمان جهان، به مانند تمامی فجایع دیگر این جهان، بود و بقای نظام سرمایه داری و قانون سود آن است. تنها راه نجات کارگران و همه‌ی گرسنگان و محرومان جهان از این جهنم زمینی، دست بردن به بنیاد این نظام ستم و استثمار و بر افکندن بردگی مزدی و مالکیت خصوصی آن است. کارگران و گرسنگان و محرومان جهان تنها آن گاه آسوده خواهند بود، در رفاه و احترام خواهند زیست، که سرمایه و قانون سود آن از جامعه رخت بر بندد؛ تولید تنها برای رفع نیازهای مردمان جامعه صورت گیرد؛ وسایل تولید در تملک آنان باشد؛ و برنامه ریزی تولید، توزیع، تخصیص نیرو و... نیز تنها با خرد و اراده‌ی جمعی آنان ممکن شود. تا آن زمان، جهان ما هم چنان شاهد افزایش انبوه مردمانی که گرسنه سر بر بالین می‌گذارند، خواهد بود؛ همان گونه که شاهد همواره‌ی انباشت ثروت روزافزون تعدادی قلیل از جمعیت جهان نیز خواهد بود.

* * *

کارگران نیشکر هفت تپه، در ادامه‌ی اعتراض و اعتصاب دو سال اخیر خود برای دریافت دستمزدهای معوقه و...، باز هم به اعتراض و اعتصاب دست زده‌اند. طولانی بودن مبارزه‌ی کارگران نیشکر هفت تپه، دست بردن به اشکال رادیکال مبارزه، شرکت خانواده‌های کارگری و جلب حمایت مردم شهر از مطالبات کارگران و... این مبارزه را به یک نمونه‌ی زنده و درس آموز از مبارزه‌ی کارگری بدل کرده است.

کارگران نیشکر هفت تپه هر چه در توان دارند، برای تحقق خواست‌های انسانی خود به کار می‌برند. برپایی تجمعات چند هزار نفره در کارخانه، جلب هم بستگی و حمایت مردم شوش از مبارزه‌ی خود، برگزاری تظاهرات‌های توده‌ای در شهر، شرکت دادن خانواده‌های کارگری در اعتراض و اعتصاب، بستن جاده‌ها، مقابله با

توحش و تعرض نیروهای انتظامی و امنیتی جمهوری اسلامی، و... از جمله اقدامات در خور تعمق کارگران نیشکر هفت تپه است. این مبارزه، هر چند که تاکنون به یمن پیگیری و مقاومت این کارگران و روش‌های مبارزاتی موثر آنان، تأثیرات قابل توجهی بر فضای



کارگران ممکن شود، کارگران در برابر احتمال تعطیلی کارخانه چه سیاستی اتخاذ خواهند کرد؟! مطالبه‌ی درست دریافت دستمزدهای معوقه، صرفاً بر متن تداوم فعالیت و تولید کارخانه‌ی نیشکر هفت تپه معنا می‌دهد. اما مطالبه‌ی امنیت شغلی، بر فراز مطالبه‌ی مذکور، احتمال تعطیلی کارخانه و بیکاری کارگران را طرح و کارگران را حول آن هم به مبارزه می‌کشاند. به علاوه - با عطف توجه به همین چشم انداز، یعنی احتمال تعطیلی کارخانه - یک راه چاره‌ی مقدور و شدنی تصرف کارخانه و برنامه ریزی فعالیت و تولید آن به دست خود کارگران نیشکر هفت تپه است. این سیاست، تنها راه چاره‌ی تعطیلی احتمالی کارخانه و بیکارسازی کارگران است. این مهم، اما بدون وجود تشکیلاتی که بر مبنای اراده‌ی مستقیم توده‌ی کارگران پا گرفته باشد، بر افق ضد سرمایه داری متکی باشد، و از حمایت عملی کل طبقه‌ی کارگر - و حداقل کارگران بخش‌های اصلی و کلیدی صنایع و موسسات کار - برخوردار باشد، ممکن نخواهد شد. و این نه تنها بر دوش کارگران نیشکر هفت تپه، که کل طبقه‌ی کارگر ایران، و به ویژه فعالین کمونیست آن، است.

خبر کوتاه، اما به شدت تکان دهنده و تأثیربرانگیز بود. بعد از ظهر روز یکشنبه، پنجم خرداد ماه، شعله‌های مهیب آتش در دو کارخانه‌ی مواد پتروشیمی و شیمیایی کیمیاگستران سپهر و کیمیاگران امروز، در منطقه‌ی صنعتی شازند در نزدیکی شهر اراک، ده‌ها کارگر را در کام خود فرو کشید. ده‌ها کارگر، آن‌ها که برای گذران زندگی خود مجبور به فروش نیروی کار خود بودند؛ آن‌ها که پایان کار را ثانیه شماری می‌کردند، تا به خانه بازگردند و دمی در کنار همسران و فرزندان خود بیاسایند، تن خسته‌ی خود را به آرامش بسپارند، و آماده‌ی روزی دیگر برای فروش نیروی کار خویش شوند؛ در شعله‌های مهیب آتش سوختند، خاکستر شدند.

در خبرها آوردند، که این آتش سوزی در عرض مدتی کم‌تر از نیم ساعت به کشته شدن ۲۶ کارگر و مجروح گشتن ۵۰ کارگر دیگر انجامید. گزارش ماموران آتش نشانی حاکی از آن است، که تعمیر و جوش کاری بر روی مخازن حاوی مواد اشتعال زا در کارخانه‌ی کیمیاگران امروز موجب شروع حریق گشت و انفجار مواد شیمیایی و محترقه، آتش را به کارخانه‌ی مجاور، کیمیاگستران سپهر، نیز سرایت داد. و جهنمی به پا کرد، که ده‌ها کارگر را در آتش خود سوزاند و خاکستر کرد. شازند در پی این فاجعه، یک پارچه غم و اندوه است. خانواده‌های کارگرانی که جان دادند و آنانی که به شدت سوختند و از کار افتادند، در سوگ فرو رفته‌اند و بر از دست رفتن عزیزان و از پای افتادن نان آوران خود خون‌گریه می‌کنند.

یکی از کارگرانی که از این فاجعه جان سالم به در برده است، می‌گوید: «شهرک صنعتی به آن بزرگی آیا نباید یک ایستگاه آتش نشانی داشته باشد؟» به گفته‌ی او، تنها سیستم ایمنی این کارخانه سه کپسول کوچک ضدحریق بوده و هیچ وسیله‌ی ایمنی دیگری برای کارگران در نظر گرفته نشده است. گزارش گر «کانون زنان ایرانی»، روایت بازماندگان این فاجعه‌ی جان‌گداز را چنین بازگویی می‌کند: در گوشه‌ی حیاط مصلی، زنی با صدای بلند گریه می‌کند و کودک خردسال در آغوش‌اش را نشان می‌دهد: «این عارف یک ساله، فرزند ابوالفضل اسفندیاری است.» کودک لباس قرمز رنگی بر تن دارد و با بهت و حیرت، فریادهای بی پایان اطرافیانش را می‌نگرد.

شهر شوش و کل منطقه‌ی خوزستان به جای گذاشته و هم بستگی و حمایت لفظی بخش‌هایی از طبقه‌ی کارگر در ایران را نیز جلب کرده است، اما در فقدان یک سیاست استراتژیک روشن و در نبود هم بستگی و حمایت عملی کل طبقه‌ی کارگر - و حداقل کارگران بخش‌های اصلی و کلیدی صنایع و موسسات کار - به شکل تجمعات اعتراضی، اعتصابات حمایتی و... می‌تواند - به رغم پیگیری و مقاومت جانانه‌ی تاکنونی کارگران نیشکر هفت تپه - بدون کسب نتایج موثر و غیر قابل بازگشت خاتمه یابد. به ویژه آن که سیاست کارفرمای صنعت نیشکر هفت تپه، وجهی اساسی و مهم از سیاست استراتژیک سرمایه داری ایران مبتنی بر خصوصی سازی، افزایش قدرت رقابتی، و تعطیلی واحدهای غیر سودده یا کم سودده است و همه‌ی قرائن و شواهد نشان می‌دهند، که سرمایه داری ایران در پیش برد این سیاست - که بیکارسازی گسترده‌ی کارگران یک نتیجه‌ی تبعی و گریزناپذیر آن می‌باشد - مصمم است.

پیش‌تر گفته شد، که کارگران نیشکر هفت تپه هر چه در توان دارند، برای تحقق خواست‌های انسانی خود به کار می‌برند. اما اگر به رغم این مبارزه‌ی قهرمانانه و لایق ستایش و حمایت، خواست‌های آنان متحقق نگردد، چه خواهند کرد؟! به سر کار باز خواهند گشت؟! اگر کارفرمای صنعت نیشکر هفت تپه این صنعت را تعطیل کند، هم چنان که کارفرمایان صنایع پارچه بافی و... کردند، چه خواهند کرد؟! اصلاً این مبارزه، با مطالبات و توان فعلی آن، تا چه زمان می‌تواند ادامه یابد؟! این‌ها سئوالات مهمی هستند، که کارگران نیشکر هفت تپه می‌باید پاسخ مناسب و اصولی آن‌ها را بیابند و سیاست استراتژیک این مبارزه را از خلال این پاسخ‌ها چاره جویی کنند؛ آن هم در مشورت و هماهنگی با سایر بخش‌های طبقه‌ی کارگر، در هم فکری و هم کاری با فعالین کارگری سایر کارخانجات و موسسات کار.

در شرایط پیش‌شماره‌ی، و با توجه به آن چه تاکنون گفته شد، کارگران نیشکر هفت تپه بیش از هر چیز می‌باید خواهان امنیت شغلی خود باشند و این مطالبه را پرچم مبارزه‌ی خود سازند. مطالبه‌ی امنیت شغلی، در عین حال مخالفت با تعطیلی احتمالی این کارخانه و از دست رفتن ناگزیر کار را هم در بر دارد. در فقدان این مطالبه‌ی گرهی، حتا اگر پرداخت دست‌مزدهای معوقه با ادامه‌ی اعتراض و اعتصاب

مادر بزرگ عارف با لحن تلخی می‌گوید: «بر تن عارف لباس قرمز پوشانده‌ام، چون هنوز برایش زود است که سیاه بپوشد.» و بعد به چادر مشکی‌اش اشاره می‌کند: «جنازه‌ی پدرش درست مثل این چادر، سیاه شده بود.» ابوالفضل اسفندیاری، ۲۶ ساله، فقط ده روز بود که پس از ماه‌ها بیکاری در کارخانه‌ی کیمیاگستران سپهر شازند مشغول به کار شده بود. هیچ یک از اطرافیان ابوالفضل نمی‌توانند روزی را که او از خوشحالی پیدا کردن یک شغل در پوست‌اش نمی‌گنجید فراموش کنند، آن شادمانی خیلی زود تمام شد؛ یعنی فقط ده روز... همه‌ی اعضای خانواده‌ی داغ دار اسفندیاری‌ها در خانه‌ی الیاس برادر بزرگ‌تر ابوالفضل و احمد جمع شده‌اند. الیاس، عارف یک ساله و علی سه ساله را که پدرش به خاطر سوختگی در بیمارستان اصفهان است، در آغوش گرفته. او با عصبانیت از مراسمی که پنجشنبه ظهر در مصلا‌ی شازند برگزار شد، سخن می‌گوید: «فکر می‌کردیم ما را دعوت کرده‌اند، تا دل داری‌مان دهند. اما نه تنها دل داری وجود نداشت، بلکه مسئولان می‌خواستند به ما بفهمانند که باید سکوت کنیم و موضوع را فراموش کنیم.»

* * *

اما در این دفتر «نگاه»، نوشته‌های زیر را خواهید خواند: لایلا دانش در «جدال‌های روزمره: از میان وقایع»، به اعتصاب عظیم کارگران نیشکر هفت تپه، اعتراضات دانش جویان در زنجان، و یک بدعت گذاری شنیع در برخورد به جنبش دانش جویی می‌پردازد. از این میان، نویسنده درباره‌ی اعتصاب عظیم کارگران نیشکر هفت تپه بر این باور است، که «موقعیت امروز کارگران نیشکر هفت تپه محصول مستقیم یک سیاست دوره‌ای بورژوازی ایران است. خصوصی سازی‌ها و بالا بردن امکان رقابت در تولید محصولات مختلف، یک رکن حیاتی این سیاست است. محتوای این سمت گیری چیزی نیست جز تغییر ریل از تولید محصولاتی که جایگزین ارزان‌تر دارند، به نوع دیگری از تولید که برای سرمایه داران و دولت‌شان مقرون به صرفه‌تر است.» نویسنده در ادامه به ضرورت مبارزه‌ی سراسری علیه سیاست بستن کارخانه‌ها و خصوصی سازی و بیکار سازی‌های ناشی از آن می‌پردازد و ضمن تاکید بر هم بستگی عملی سایر بخش‌های طبقه‌ی کارگر با این مبارزه، یک راه حل منطقی در مقابل کارگران نیشکر هفت تپه را اشغال کارخانه و به دست گرفتن تولید قلمداد می‌کند. راه حلی که البته بدون مشارکت سایر بخش‌های طبقه‌ی کارگر مقدور نمی‌شود.

«جنبش کارگری ایران: موقعیت کنونی مبارزه و راه کارهای روز»، نوشته‌ی ناصر پایدار، شرایط روز مبارزه‌ی طبقاتی و موقعیت جنبش کارگری ایران و راه کارهای آن در متن این شرایط را به بحث می‌نشیند. نوشته‌ی مزبور در سیر تطور خود به بررسی مبارزات جاری کارگران، روش‌های مبارزاتی و ابتکارات تاکتونی، نقاط ضعف و قوت آن‌ها، نقش‌گرایش بورژوازی در جنبش کارگری و... می‌پردازد و در آخر بر راه کار گرایش‌الغای کار مزدی پای می‌فشارد: اشغال کارخانه‌ها، تشکیل شوراهای ضد کار مزدی توده‌های وسیع کارگر و برنامه ریزی کار و تولید این کارخانه‌ها توسط چنین شوراهایی، تنها راه و در همان حال رادیکال‌ترین راه کار برای مقابله با نظام سرمایه داری است. اما در این جا، طرح پاره‌ای سئوالات، کاملاً مفروض و حتا بدیهی است. اولین و مهم‌ترین پرسش این خواهد بود، که پیروزی این راه کار چگونه تضمین می‌شود؟ و جنبش کارگری ایران در این موقعیت ضعیف و فرسوده چگونه می‌خواهد از عهده‌ی انجام این مهم، تحمل مخاطرات سر راه و اجرای پراتیک موفق این راه کار بر آید؟ از نظر ناصر پایدار، راه کار گرایش‌الغای کار مزدی در این باره بر این مبانی استوار است: - تشکیل شوراهای ضد کار مزدی در هر کدام از مراکز کار و تولید در حال تعطیل. این شوراها در اساس به عنوان ظرف مبارزه و اعمال قدرت کارگران پدید می‌آیند، خاص کارخانه‌های در حال تعطیل نمی‌باشند و مبارزه برای ایجاد آن‌ها، تنها شکل رادیکال، موفق و ضد سرمایه داری پروسه‌ی سازمان یابی توده‌های کارگر در همه جا را تعیین می‌کند. در کارخانه‌های در

مادر بزرگ عارف با لحن تلخی می‌گوید: «بر تن عارف لباس قرمز پوشانده‌ام، چون هنوز برایش زود است که سیاه بپوشد.» و بعد به چادر مشکی‌اش اشاره می‌کند: «جنازه‌ی پدرش درست مثل این چادر، سیاه شده بود.» ابوالفضل اسفندیاری، ۲۶ ساله، فقط ده روز بود که پس از ماه‌ها بیکاری در کارخانه‌ی کیمیاگستران سپهر شازند مشغول به کار شده بود. هیچ یک از اطرافیان ابوالفضل نمی‌توانند روزی را که او از خوشحالی پیدا کردن یک شغل در پوست‌اش نمی‌گنجید فراموش کنند، آن شادمانی خیلی زود تمام شد؛ یعنی فقط ده روز... همه‌ی اعضای خانواده‌ی داغ دار اسفندیاری‌ها در خانه‌ی الیاس برادر بزرگ‌تر ابوالفضل و احمد جمع شده‌اند. الیاس، عارف یک ساله و علی سه ساله را که پدرش به خاطر سوختگی در بیمارستان اصفهان است، در آغوش گرفته. او با عصبانیت از مراسمی که پنجشنبه ظهر در مصلا‌ی شازند برگزار شد، سخن می‌گوید: «فکر می‌کردیم ما را دعوت کرده‌اند، تا دل داری‌مان دهند. اما نه تنها دل داری وجود نداشت، بلکه مسئولان می‌خواستند به ما بفهمانند که باید سکوت کنیم و موضوع را فراموش کنیم.»

نامنی محیط کار در بازارهای کار در ایران و نقش مستقیم آن در مرگ و مصدومیت هر روزه‌ی کارگران غیر قابل انکار است. روزی نیست، که خبر از قطع دست کارگری به هنگام پرس، یا سقوط کارگری از داربست ساختمان، یا مرگ کارگری در اثر برق گرفتگی و... در ستون اخبار رسانه‌ها درج نشود. در اکثر کارخانجات و موسسات کار در ایران، تجهیزات کامل ایمنی وجود ندارد. و از همین رو، مرگ و میر و از کار افتادگی ناشی از حوادث کار درصد بسیار بالایی را شامل می‌شود. به عنوان نمونه، و بنا به آمار، در سال ۱۳۸۴ میزان سوانح در هنگام کار ۴۰۱۸ مورد و طی سال ۱۳۸۵ حدود ۲۱ هزار مورد گزارش شده است، که نسبت به سال قبل از آن ۵۰۰ درصد افزایش داشته است. و تازه، به رغم درصد بالای همین آمار هم، روشن است که تنها گوشه‌ای از سوانح کار در بازارهای ایران در این گونه آمار منعکس می‌شود؛ چرا که آن میلیون‌ها کارگری که در کارگاه‌های کوچک زیر پنج و ده نفر از دایره‌ی شمول قانون کار ارتجاعی جمهوری اسلامی کنار گذاشته شده‌اند، و نیز بسیاری از کارگران فصلی و موقت و... در این گونه آمارها به حساب نمی‌آیند.

مسئول فاجعه‌ی شازند، و فجایع مشابه آن در بازارهای کار در ایران، صاحبین صنایع و موسسات کار، جمهوری اسلامی، و کل نظام سرمایه داری در ایران هستند. این‌ها هستند، که برای سوداندوزی هر چه بیش‌تر از هزینه کردن تهیه‌ی وسایل ایمنی کامل برای کارگران خودداری می‌کنند؛ این‌ها هستند، که با تحمیل شدت کار فزاینده و استثمار مشدد کارگران، رمق آن‌ها را چون زالو می‌مکنند و به سوانح کار میدان بیش‌تری می‌دهند؛ این‌ها هستند، که برای سودآوری افزون‌تر سرمایه، با کارگران بدتر از بردگان قرون وسطا رفتار می‌کنند و برای جان آن‌ها ارزشی قائل نمی‌شوند. اما اگر چنین است، اگر صاحبین صنایع و موسسات کار، جمهوری اسلامی، و کل نظام سرمایه داری اجازه و امکان می‌یابند که با کارگران چون برده، چون ابزار قابل تغییر کار، رفتار کنند؛ این تنها به علت فقدان وجود تشکل سراسری و طبقاتی کارگران و اعتراض و مبارزه‌ی واحد و هماهنگ آن‌ها علیه سرمایه داری و ستم و استثمار آن است.

امروز شازند در غم و اندوه از دست دادن فرزندان، پدران و همسران خود در سوگ فرو رفته است؛ فردا نوبت کدام شهر و منطقه‌ی صنعتی است؟ باید فکری کرد. باید نیروی متشکل و متحد کارگران

حال تعطیل، اما هدف مشخص و عاجل آن‌ها تسخیر کارخانه است. - تشکیل شوراهای و تسخیر کارخانه، اگر چه کاری مهم و دشوار است، اما این کار با همه‌ی دشواری‌ها و معضلات خود فقط نقطه‌ی شروع رویارویی با دشواری‌های بسیار عظیم‌تر بعدی است. کارخانه باید اداره شود و روند کار و تولید کارگاه باید توسط احاد کارگران متشکل در شوراهای برنامه ریزی گردد و... شورای کارگران باید بتواند کل هزینه‌ی لازم این کار یا در واقع، ماشین آلات، مواد خام، وسایل کمکی و همه‌ی لوازم دیگر را بر دولت سرمایه داری تحمیل کند. اما این کار به نوبه‌ی خود در گرو قدرت است. سطح و درجه‌ای از قدرت، که دولت بورژوازی را با همه‌ی عظمت و سببیت ذاتی و طبقاتی‌اش مجبور به تمکین نماید. پس، شوراهای باید متحد و هم رزم شوند، به هم جوش بخورند و در درون یک شورای سراسری، برای اعمال قدرت هر چه گسترده‌تر و نافذتر، آماده گردند. - در این سطح، ورود کارگران حوزه‌های استراتژیک اقتصاد به عرصه‌ی مبارزه و حمایت عملی آن‌ها از تسخیر کارخانه‌ها توسط شوراهای کارگران، مولفه‌ی بسیار تعیین کننده و سرنوشت سازی است که حضور آن تضمین پیروزی و غیبت آن خطر عظیمی برای هر نوع پیروزی است. جز

این راه، «همه‌ی راه‌های دیگر، راه ماندن در دوزخ پلشت سرمایه، راه گرسنگی، فقر، ذلت، حقارت، سیه روزی و نابودی است...»

«درباره‌ی دو مطالبه‌ی عمومی و اساسی: تامین معیشت و تضمین اشتغال»، نوشته‌ی محمد شمس، به موقعیت کنونی نظام سرمایه داری و سیاست واحد آن در قبال طبقه‌ی کارگر - چه در سطح جهان و چه در ایران - می‌پردازد: «نظام سرمایه داری در روند توسعه و تکامل خود اکنون در موقعیتی قرار گرفته است، که

اساساً از طریق فشار هر چه بیشتر بر معیشت کارگران و بیکارسازی آنان برای جلوگیری از کاهش نرخ سود، قادر به ادامه‌ی حیات خود است.» در چنین وضعیتی از یک سو، معیشت و سطح زندگی کارگران به شدت رو به وخامت می‌رود و به نابسامانی و نگرانی کارگران و خانواده‌های آنان دامن می‌زند و از سوی دیگر، عدم تضمین اشتغال و بیکار سازی‌ها باعث افزایش رقابت کارگران با یک دیگر و تمکین کردن آنان به فشار کار، دستمزدهای پایین و مجموعه‌ای از تضییقات کارفرمایان می‌شود. به باور نویسنده، در شرایط امروز هیچ چیز ضروری‌تر از آن نیست، که فعالین ضد سرمایه داری جنبش کارگری آن مسایل و گره‌گاه‌های اصلی‌ی که اکنون گریبان طبقه‌ی کارگر را گرفته و میلیون‌ها خانواده‌ی کارگری از آن رنج می‌برند را هر چه سریع‌تر و جدی‌تر به چالش بکشاند و با طرح دو مطالبه‌ی عمومی و اساسی: «تامین معیشت» و «تضمین اشتغال» در متن مبارزات جاری، بکوشند این مبارزات را به هم پیوند بزنند و وسیع‌ترین نیروی متحد طبقه‌ی کارگر را به میدان مبارزه علیه سرمایه داری بکشاند. نوشته در ادامه‌ی خود، به ویژه سیاست بیکار سازی‌های بورژوازی و دلایل آن را بررسی می‌کند و از این طریق بر مطالبات خود انگشت تاکید می‌گذارد: بحران سرمایه داری کنونی به این معنی است، که سرمایه

داری این یا آن کشور دیگر ظرفیت اشتغال افزایی را از دست داده و اخراج و بیکار سازی کارگران یک امر دائمی و ماندگار و رو به افزایش است... سرمایه داری اکنون دچار یک بحران ساختاری است و بیکاری وسیع در این نظام ماندگار و رشد یابنده است. سرمایه داری همه‌ی ابزارهای اصلی خود را برای خروج استراتژیک از این بحران - اعم از حمله به شرایط کار و زندگی کارگران، پالایش درونی سرمایه و بالاخره به کارگیری تکنیک پیش رفته‌تر و افزایش ترکیب ارگانیک سرمایه - را به کار گرفته و با تمام این‌ها علاجه‌ی برای درد بی درمانش نیست. تنها راه سودآوری سرمایه، هر چند موقت، بیکار سازی بیش‌تر و فشار و استثمار افزون‌تر کارگران است... بنابراین، می‌بینیم که پدیده‌ی بیکاری تنها مساله‌ی کارگران بیکار نبوده، بلکه مساله‌ی همین امروز و فردای کارگران شاغل نیز هست. و به همین خاطر، سازمان دادن مبارزه‌ای سراسری و متحد از سوی کارگران شاغل و بیکار علیه آن یک امر ضروری و از نان شب واجب‌تر برای کل طبقه‌ی کارگر است. و تضمین اشتغال، مطالبه‌ی سراسری این مبارزه‌ی واحد است.

«معضل سازمان یابی، معضل سیاست، چپ در تنگنا»، از لیلا دانش، از تحرکات چند ساله‌ی اخیر برای

سازمان یابی کارگری، و شور و شوقی گسترده‌ای که برانگیخته شد، آغاز می‌کند. و ضمن توضیح عدم موفقیت تاکنونی این تلاش‌ها، می‌کوشد پاسخ مناسب آن را در اساس از زاویه‌ی نقش سنت‌ها و فعالیت‌های جریان‌های سیاسی چپ بیابد. از آن جا که از نظر لیلا دانش، مختصات سیاسی جنبش کارگری در هر کشوری متأثر است از تاریخ تکوین مناسبات کاپیتالیستی و تاریخ سنت‌های سیاسی و حتا مولفه‌های فرهنگی



شکل دهنده به ارزش‌های اجتماعی در آن جامعه، پس نوشته به طور اجتناب ناپذیر همین روند را پی می‌گیرد: «در ایران تحت تاثیر روندهای بین‌المللی، افکار و رویکرد سوسیالیستی و تجسم آن در سازمان‌ها و احزاب سیاسی بر پروسه‌ی شکل‌گیری و تکوین طبقه‌ی کارگر پیشی گرفت و منجر به تشکیل سازمان‌ها و احزاب سوسیالیستی در طول تاریخ ایران شد که عموماً رسالت خود را تبدیل شدن به حزب و نمایندگی این طبقه دیدند. برای این چپ، جنبش کارگری موجودی خارجی بوده است... صفحه‌ی سفیدی که می‌شود بر آن هر چه نوشت!» به باور نویسنده، اهمیت چنین بحث و بررسی‌ی از آن جا ناشی می‌شود، که گفتمان غالب بر چپ شاخص مناسبی است برای تشخیص خودآگاه این جنبش، مستقل از این که فعالانش مستقیماً در کارخانه‌ها درگیر مبارزه‌ی طبقاتی هستند و یا در خارج از میدان کلاسیک تقابل کار و سرمایه در این مبارزه شریک‌اند. پس، «با این تعاریف، قصد این نوشته مروری است بر عمل کرد گفتمان غالب بر چپ موجود در زمینه‌ی سازمان یابی کارگری در دوره‌ی اخیر.»

عباس منصوران در «یا اتحادیه‌های کارگری یا نهادهای به راستی کارگری»، به سیر ایجاد و تکوین تشکلهای صنفی کارگری، آرا و عقاید مارکس در این باره، و روندی که این تشکلهای طی کردند،

می‌پردازد: «تشکل‌های صنفی که غالباً در ظرفیت فراگیر به صورت اتحادیه‌ها (تریدیونیون) سازمان می‌یابند، ابتدایی‌ترین ابزار طبقاتی کارگران می‌باشند. این نوع تشکل‌ها، با میدان‌هایی کم دامنه و در چهارچوب پذیرش قوانین دست‌مزدی سرمایه در چهارچوب قوانین و مصالح سرمایه‌داران و دولت‌ها، مجاز شمرده می‌شوند. اگر چه این ابزار وحدت در سرنگونی قدرت طبقاتی سرمایه کارآمد نشد، اما در تمامی این دوره، اندیشه‌ورزان رهایی‌طلبی کارگر با چنین برداشت و چشم‌داشتی از تشکل‌های صنفی، در تلاش سازمان‌یابی طبقه‌ی کارگر و رهایی نه تنها استثمار شونده‌گان، بلکه تمامی انسان‌ها از بند شیئی‌وارگی و از خودبیگانگی بوده‌اند.» اما اکنون، در پی کوهی از رزم و رنج بی‌شمار در سال‌های سال، در پی این همه آزمون‌ها و خطاهای بسیار، و با پیدایش سازمان‌های بسا پرتوان‌تر از اتحادیه‌های آغازین دوران مارکس، آشکارا می‌بینیم که اتحادیه‌ها دیگر پاسخ‌گوی آن چشم‌انداز و وظیفه‌ای که مدافعین‌شان به آن‌ها می‌نگریستند، نمی‌باشند. این واقعیت را خود اتحادیه‌های موجود بی‌هیچ پوششی به نمایش می‌گذارند و نشان می‌دهند، که بر خلاف دوران مارکس و اتحادیه‌هایی که تدوین‌گران «دانش مبارزه‌ی طبقاتی» می‌شناختند و در چشم‌داشت داشتند، اکنون دیگر «راستای آن‌ها به سوی رهایی میلیون‌ها انسان از توده‌های سرکوب‌شده» نیست. از نظر نویسنده، دلیل بنیادین این امر غلبه‌ی سوسیال‌دموکراسی بر جنبش کارگری جهانی در دوره‌ای از تاریخ آن است: جهت‌گیری سازمان‌یابی سوسیالیستی طبقه‌ی کارگر به وسیله‌ی سوسیال‌دموکراسی در نیمه‌راه تاریخی خویش بریده شد... اتحادیه‌ها اکنون به ضد آماج‌های آغازین خود تبدیل شده‌اند... مبارزات اقتصادی اتحادیه‌های صنفی، شکستن چهارچوب قانون بورژوازی، پایان‌دهی به قانون کالایی نیروی کار، لغو بازتولید خرید و فروش آن، لغو بازتولید استثمار و تداوم مناسبات استثمارگرانه‌ی موجود و نقطه‌ی پایان‌گذاری در برابر تکرار و تداوم این روند را آماج نمی‌گیرد و وارونه تمامی این اصول بورژوازی را قانونی‌خنده‌ناپذیر دانسته و به رسمیت می‌شناسد. هدف سندیکا، ردیف نمودن کارگران و نام‌نویسی نیروی کار برای ابراز التزام عملی و نظری و احترام به حاکمیت قوانین جلادان خویش است.

«ترکیب طبقه‌ی کارگر در مرحله‌ی کنونی رشد سرمایه‌داری»، از ع. آشتیانی، به توضیح بافت و ترکیب طبقه‌ی کارگر از نظرگاه مارکسی می‌پردازد و در این متن، با ارائه‌ی آمار از وضعیت طبقه‌ی کارگر در برخی از کشورهای سرمایه‌داری، بر آرا و عقاید غیر طبقاتی در این باره - جدا کردن کارگران فکری از یدی، کارگران خدماتی از کارگران خط تولید و... - خط بطلان می‌کشد: «مارکسیسم به ما می‌آموزد که طبقه‌ی بالنده، یعنی طبقه‌ای که رسالت دگرگونی انقلابی نظام موجود را بر عهده دارد، آن طبقه‌ی اجتماعی است که با نیروهای تولیدی جدید پیوندی ناگسستنی دارد و به موازات رشد و توسعه‌ی نیروهای مولده، بر نقش و اهمیت آن افزوده می‌گردد.» اما این طبقه‌ی اجتماعی به طور مشخص کیست؟ مارکس، پس از تجزیه و تحلیل مراحل مختلف تکامل سرمایه‌داری و با استناد به ظهور ماشینیسیم و صنایع بزرگ، پاسخ می‌دهد: پرولتاریا! یعنی طبقه‌ای که اولاً: هیچ گونه تملکی بر ابزار تولید و مبادله ندارد و تنها از طریق فروش نیروی کارش گذران می‌کند؛ ثانیاً: مستقیماً ارزش اضافی می‌آفریند و یگانه تولیدکننده‌ی ثروت‌های نظام سرمایه‌داریست؛ ثالثاً: محصول انقلاب صنعتی و نیروهای مولده‌ی آن است؛ رابعاً: متناسب با افزایش سرمایه، رشد و گسترش می‌یابد و به نسبت توسعه و تمرکز نیروی

مولده‌ی جدید، بر کمیت و کیفیت آن افزوده می‌گردد و... «ولی آیا در هر مرحله‌ی کنونی توسعه‌ی نیروهای مولده نیز انسان‌هایی که به مثابه یک طبقه‌ی اجتماعی در برابر نظام سرمایه‌داری قرار گرفته‌اند و رسالت دگرگونی انقلابی آن را بر عهده دارند، منحصراً پرولتاریا هستند؟!» آیا میلیون‌ها انسانی که امروزه تحت عنوان کارمند، معلم، استاد دانش‌گاه، تکنیسین، مهندس، محقق، پزشک، پرستار، روزنامه‌نگار و... به کار و فعالیت تولیدی اشتغال دارند، در زمره‌ی «اقتشار خرده‌بورژوا» یا «طبقات متوسط به اصطلاح چوخ بختیار» محسوب می‌شوند؟! آیا واقعا این اقتشارهیچ ربطی به طبقه‌ی کارگر ندارند؟! استدلالات نوشته، طبیعتاً، پاسخی مارکسی بر این سئوالات هستند. فرهاد بشارت در مقدمه‌ای بر این نوشته، ضمن تأکید بر این استدلالات، اهمیت و جایگاه آن در مبارزات جاری طبقه‌ی کارگر علیه سرمایه‌داری را نیز توضیح می‌دهد: این که پرستاران و معلمان و روزنامه‌نگاران بخشی تفکیک‌ناپذیر از طبقه‌ی کارگر هستند، امری بدیهی و غیر قابل تردید در اغلب جوامع سرمایه‌داری جهان است. این نکته‌ی مهمی تعیین‌کننده در مبارزه‌ی طبقه‌ی کارگر علیه نظام بردگی مزدی داشته و دارد... یک شگرد شناخته‌شده، قدیمی و هنوز هم بسیار موثر بورژوازی در تلاش آن برای تحت‌انقیاد نگاه داشتن کارگران، ایجاد تفرقه در صفوف این طبقه و تکه‌تکه کردن مبارزات و تشکل‌های آنان است. چه این مبارزات علیه اساس نظام سرمایه‌داری باشند و چه برای بهبود شرایط کار و زندگی در چهارچوب سیستم کار مزدوری. ایجاد تفرقه بر اساس جنسیت، زبان، رنگ پوست، ملیت، شاغل یا بیکار بودن، با جدا کردن مزدبگیران موسوم به «فکری» یا «بقه سفید» از بقیه‌ی کارگران تکمیل می‌شود. این حربه‌ی بورژوازی برای فعالان کارگری در اغلب جوامع سرمایه‌داری شناخته شده است. این که معلم و پرستار و روزنامه‌نگار جزو طبقه‌ی کارگر هستند، حتا برای جناح راست و رفرمیست جنبش کارگری در اروپا و بسیاری دیگر از جوامع سرمایه‌داری هم امری بدیهی به حساب می‌آید. اما در جنبش کارگری ایران هنوز هم هستند کسان و جریاناتی که از مزدبگیر و کارگر تعریف و استنباطی «فعله» وار دارند و کارگران بدون دست‌های پینه‌زده را کارگر و «خودی» به حساب نمی‌آورند. اینان با کارگر تحصیل‌کرده و دانش‌گاه دیده خصومت دارند و در بهترین حالت معلم و پرستار را «دیگر اقتشار تحت‌ستم» و یا طبقه‌ی متوسط به حساب می‌آورند. این بینش حتا در میان چپ مدعی کمونیسم و رادیکالیسم هم نمایندگان خود را دارد. دیدن مضرات این بینش و برخورد به بخش‌های مختلف طبقه‌ی کارگر، درایت چندانی نمی‌خواهد. مطالبات و مبارزاتی که در جوهر و اساس‌شان همگی سراسری و طبقاتی هستند، در نبردهایی پراکنده و جدا از هم به پیش برده شده و اغلب به شکست می‌انجامند... این مطالبات، سراسری و سیاسی هستند. معلم و کارگر نیشکر هفت تپه به تنهایی و جدا از یک دیگر نخواهند توانست مبارزه‌ای نتیجه‌بخش با دستاوردی ماندگار را در جهت کسب این مطالبات پیش ببرند. تشکل‌های رسته‌ای و جدا از هم، ظرفیت پیش‌برد چنین مبارزاتی را ندارند.

«سرمایه‌داری و دولت»، نوشته‌ای آموزشی از کمیته‌ی هماهنگی برای ایجاد تشکل کارگری (منطقه‌ی تهران) درباره‌ی نظام سرمایه‌داری و نقش دولت در حفظ و ابقای آن است. این نوشته‌ی ارزش‌مند از وجود دو طبقه‌ی اصلی در جامعه‌ی سرمایه‌داری و از چگونگی رابطه‌ی خرید و فروش نیروی کار آغاز می‌کند و به نقش و وظیفه‌ی متعین دولت در نظام سرمایه‌داری می‌رسد: دولت - یعنی کل نظام

مراد عظیمی در بخش دوم مطلب «بحران مسکن و اعتبارات بانکی»، چگونگی بحران مسکن را به بحث می‌گذارد: این بحران با بحران‌های گذشته یا کلاسیک فرق دارد. در بحران‌های صنعتی گذشته، برای نمونه در اواخر دهه‌ی ۱۹۷۹، هم در کشور متحده‌ی سلطنتی و هم در آمریکا، آشکارا معلوم بود کدام صنایع بارآوری ندارند یا ورشکست شده‌اند و این که چه سرنوشتی در انتظار آن‌هاست. ولی در بحران مسکن و مالی حاضر، نمود بحران فرق می‌کند... به باور مراد عظیمی، به احتمال زیاد، عوارض بحران مسکن و اعتبارات می‌روند تا در بخش‌های گسترده‌ی فرآیند تولید ظاهر شوند. نتیجتاً: بحران مسکن و مشکل اعتبار باعث رکود در بانک‌های مسکن و بیکاری هزاران کارگران خدمات بانکی، کاهش عرضه‌ی وام، هم به واسطه‌ی بالا بردن نرخ بهره‌ی بانکی و هم به دلیل سخت‌تر شدن شرایط وام خواهد شد... بر پایه‌ی کاهش عرضه‌ی وام، از یک طرف و پایین آمدن هر درصدی از قیمت خانه، صنعت مسکن سازی دچار رکود می‌شود. مساله صرفاً به پایین آمدن نرخ استخدام به این صنعت محدود نشده، بلکه تمام بخش‌های خدمات و صنعت، که مستقیم یا غیرمستقیم به صنعت مسکن وابسته‌اند، آسیب خواهند دید. و در نتیجه، مجموعه‌ی عوامل بحران در درون و بیرون صنعت مسکن به اقتصاد مبتنی بر خدمات فشار وارد خواهند کرد... ارزش بازنشستگی خصوصی بخش قابل ملاحظه‌ای از کارگران، از یک طرف به نرخ بهره‌ی بانکی و از طرف دیگر به ارزش خانه‌ها بستگی دارد. از این رو، معضل رکود صنعت مسکن و عوارض ناشی از آن، در هر دو کشور آمریکا و انگلستان، ارزش بازنشستگی را پایین خواهد آورد... کمک‌های هنگفت خزانه داری این دو کشور به بانک‌ها برای برون رفت از مشکل، کمبود اعتبار کسری بودجه هر دو کشور را افزایش می‌دهد. و این رخ داد، ارزش پوند و دلار را به نسبت اووو و سایر ارزها پایین می‌آورد. تنزل نرخ برابری دلار و پوند، تأثیرات متعددی را موجب می‌شود... افزایش قیمت‌ها، شاخص‌های گویا و در عین حال بسیار مهم برای شدت دادن به گرایش صعودی نرخ تورم می‌باشند... و بالاخره، با وقوع بحران مسکن و اعتبارات بانکی، بخش خدمات در اقتصاد کشورهای آمریکا و انگلستان بی شک عواقب‌اش را هر



چه بیش‌تر نه تنها در این دو کشور، بلکه در تمام اقتصاد جهانی، به درجات گوناگون، آشکار می‌کند. در این دفتر «نگاه» بخش سوم نوشته‌ی «نگاهی به تاریخچه‌ی فدراسیون کار آمریکا - کنگره‌ی سازمان‌های صنعتی»، از رحیم عابدین زاده، را

سیاسی - سازمان بسیار وسیع، پیچیده و مقتدر اعمال ملزومات اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و مدنی رابطه‌ی خرید و فروش نیروی کار در پوشش قانون، نظم و امنیت است. دولت، سازمان برنامه ریزی سراسری نظام سرمایه داری و نیز ماشین حفاظت و دفاع از این نظام است... دولت در مقام نمایندگی دروغین جامعه و مردم به این دستور کار یا این برنامه ریزی، اولاً لباس مصالح عموم مردم می‌پوشاند و ثانیاً آن را زیر همین نام و به کمک دستگاه‌های عریض و طویل اداری و قدرت سرکوب خود بر طبقه‌ی کارگر اعمال می‌کند... دولت سرمایه داری معلول و محصول آشتی ناپذیری طبقات سرمایه دار و کارگر است. طبقه‌ی سرمایه دار و طبقه‌ی کارگر ضد یک دیگرند. آسایش و قدرت طبقه‌ی سرمایه دار در گرو رنج و بدبختی طبقه‌ی کارگر است و رهایی طبقه‌ی کارگر و کل بشریت از این رنج و سیه روزی مستلزم نابودی سرمایه و به طور کلی جامعه‌ی طبقاتی است. از همین رو، این دو طبقه مدام در کشاکش و ستیز و مبارزه با یک دیگر به سر می‌برند. دولت سرمایه داری محصول و معلول این مبارزه است. دولت هر چه را که سرمایه اراده می‌کند و برای ارزش افزایی و سودآوری بیش‌تر سرمایه داران لازم می‌بیند، به صورت قانون در می‌آورد و هم زمان اطاعت بی چون و چرای توده‌های کارگر از آن را الزامی می‌کند... دولت بورژوازی به مالکیت خصوصی و دولتی سرمایه داری، یعنی مالکیت مبتنی بر رابطه‌ی خرید و فروش نیروی کار، لباس شرافت و تقدس یک حق آزاد انسانی می‌پوشاند. بدین سان، دولت به توده‌های کارگر جامعه هشدار می‌دهد که هر نوع اعتراض به این پدیده، هر گونه نگاه انتقادی به سرچشمه‌ی سیه روزی انسان معاصر، اعتراض و انتقادی به مقدس‌ترین حقوق انسانی و پایه‌ای‌ترین مبانی حیات بشر است.

نوشته‌ی «طبقه‌ی کارگر آمریکا در موقعیت دشوار و مرحله‌ی تغییر»، از کیم مودی، که به همت فریده ثابتی و امید زارعیان به فارسی برگردانده شده است، در واقع فقط ترجمه‌ی فصل اول کتابی به این نام است. کیم مودی در این کتاب با مدارک و شواهد نشان می‌دهد، که مناسبات اتحادیه‌ها با سرمایه چگونه جنبش کارگری در آمریکا را به عقب رانده و استانداردهای زندگی طبقه‌ی کارگر را پایین آورده و سبب ایجاد طبقه‌ی کارگری شده است، «که در واقع در همه‌ی عرصه‌های زندگی اقتصادی و اجتماعی، میدان را از دست داده است». هر چند که نویسنده به جناح چپ اتحادیه‌ای تعلق دارد و به همین سبب مشکل اساسی را در ساختار اتحادیه‌ها نمی‌بیند و در نتیجه، نقد خود را متوجه زمان آغاز دگرذیسی اتحادیه‌ها - که اندکی بعد از انترناسیونالیست اول بود - نمی‌کند، بلکه آن را امری بورکراتیک و حاصل اشتباه رهبری و بدنه‌ی اتحادیه‌های کارگری می‌داند که بحران اقتصادی به آن دامن زده است، اما نکته‌ی قابل ارزش این است، که وی چشم‌اش را بر حقایق نمی‌بندد و حداقل با صراحت اعلام می‌کند که از دهه‌ی ۱۹۸۰ - به جز استثناهایی - اتحادیه‌ها کاری برای طبقه‌ی کارگر نکرده‌اند، بلکه در اثر پیش برد طرح هم کاری کارگر - کارفرما، حملات کارفرماها به امنیت شغلی و سطح زندگی کارگران و کنترل جنبش کارگری را ارتقا داده‌اند. به باور مترجمین این نوشته، در شرایطی که چپ سنتی و فرقه‌گرای ایران، که خود را سوسیالیست و کمونیست دو آتش می‌خواند، در درگاه همین اتحادیه سر تعظیم فرود می‌آورد و با تمام توان سعی در قربانی کردن جنبش کارگری در آستانه‌ی اتحادیه دارد... خواندن این کتاب با دید انتقادی می‌تواند در خدمت جنبش کارگری قرار گیرد.

می خوانید. در این بخش، عمل کرد فدراسیون کار آمریکا - کنگره ی سازمان های صنعتی در یونان و دیگر نقاط اروپا مرور می شود. نویسنده بر این باور است، که بررسی وقایع یونان اهمیت خاص و منحصر به فردی دارد؛ چرا که در یونان بود که امپراتوری پیر انگلیس برای اولین بار علیه متحد خود، همانا یونان، در جنگ جهانی دوم اسلحه کشید و سپس روش ها و سیاست های نومستعمراتی که آمریکا در یونان پیاده نمود، سنگ بنای سیاست های نواستعماری گشت که بعدها برای استعمار هر چه بیش تر مردم جهان در اقصا نقاط جهان به کار گرفته شد... اقدامات هیات نمایندگی آمریکا برای مداخله در امور یونان به چهار بخش ۱- اقتصادی؛ ۲- اتحادیه های کارگری؛ ۳- جنبش های آزادی خواهانه ی اجتماعی؛ و ۴- درگیری ارتش؛ تقسیم می شد. فعالیت های این هیات، به خصوص پایین نگه داشتن دستمزدها و اخراج تعداد زیادی از کارگران و کارمندان دولتی، عکس العمل های شدید اتحادیه های کارگری یونان را که تحت نفوذ حزب کمونیست یونان بودند، برانگیخت. در برخورد به اتحادیه های کارگری موجود در یونان، از آن جا که اتحادیه ی کارگری انگلیس مدت ها در این کشور فعالیت می کرد و تجربه ای بیش از فدراسیون کار آمریکا در یونان داشت، این فدراسیون در اوایل ورود خود به یونان سعی می کرد حوزه ی فعالیت های اتحادیه ی کارگری انگلیس را تنگ نکرده و تا آن جا که ممکن باشد، با هم کاری این اتحادیه فعالیت خود را برای تخریب در جنبش کارگری یونان پیش ببرد... پس از مدتی از بین بردن قوی ترین اتحادیه ی کارگری یونان، یعنی اتحادیه ی کشتی رانی، در دستور کار قرار گرفت. طولی نکشید، که تعداد زیادی از فعالین کارگری دستگیر و ده ها نفر از رهبران اتحادیه ی کشتی رانی اعدام شدند. این اقدام ضد کارگری چنان ضربه یی به جنبش کارگری یونان زد، که تا مدت های مدید اثرات مخرب آن بر پیکر جنبش کارگری یونان باقی ماند. هم زمان با درهم شکستن جنبش کارگری یونان، ایروینگ براون، یکی از رهبران «کمیته ی اتحادیه ی آزاد»، دست به کار ساختن اتحادیه های زرد و به اصطلاح «آزاد» شد. این تلاش ها سرانجام به بار نشست و اتحادیه های زرد کارگری در یونان بنا نهاده شد؛ اتحادیه هایی که تحت نفوذ فدراسیون کار آمریکا و کنگره ی اتحادیه ی کارگری بریتانیا بودند. بدین طریق، به کمک و با هم کاری فدراسیون کار آمریکا، اتحادیه های کارگری یونان درهم شکسته شدند و رهبران واقعی آن ها دستگیر، زندانی و اعدام گشتند. و به جای آن ها، اتحادیه های زرد پا به صحنه ی حیات جنبش کارگری گذاردند.

«مبارزات زنان برای کسب آموزش»، نوشته ی آگوست بیل، ترجمه ی پروین اشرفی، پس از گذشت سال ها از نگارش آن هنوز سندی محکم و مستدل علیه تمامی آن نظرات و سیاست های ارتجاعی است که زنان را کم تر از مردان قلمداد کرده و جای آنان را چهاردیواری خانه و وظیفه ی شان را پخت و پز، شست و شو، و مراقبت از فرزندان و شوهران خود دانسته اند. «مبارزات زنان برای کسب آموزش»، بخشی دیگر از کتاب ارزش مند «زن و سوسیالیسم» آگوست بیل است، که منفعت طبقات حاکم و مذاهب را در فرودست نگاه داشتن زنان به چالش می گیرد؛ هر زمان که زنان قصد می کنند به آموزش های حرفه ای دست یابند، تا بتوانند در یک موسسه ی عالی تر آموزشی به عنوان آموزگار اشتغال یابند؛ پزشک، قاضی، دانش مند و... بشوند؛ مردان ظاهرا آموزش یافته استدلالات خود را بر علم متکی می سازند، تا از احمقانه ترین و بیهوده ترین چیزها دفاع نمایند. مخالفت اصلی آن ها

این است، که زنان از نظر عقلانی نسبت به مردان پست تر هستند؛ و زنان نمی توانند در حوزه ی فعالیت های روشن فکرانه هیچ گونه دستاورد با ارزشی کسب کنند. تا زمانی که سطح وضعیت عمومی فرهنگ و دانش تا این حد پایین است - هم چون زمان حال - ایده های جدید همیشه با مخالفت شدید روبرو می شوند؛ به خصوص هنگامی که به نفع طبقه ی حاکم باشد، که فرهنگ و دانش را به حیطه ی خود محدود نماید. به همین جهت، ایده های جدید در ابتدا فقط توسط اقلیت کوچکی طرح می شود و این گروه کوچک، مورد تمسخر، اتهام و تعقیب قرار می گیرد. اما چنان چه ایده های جدید، خوب و منطقی باشند و اگر به عنوان نتیجه ای طبیعی از شرایط موجود سر بیرون بیاورند، گسترش خواهند یافت و اقلیت به تدریج به اکثریت تبدیل می گردد. این امر در مورد هر ایده ی جدیدی در طول تاریخ بشریت صدق می کند. ایده ی کسب رهایی واقعی و کامل زن نیز با همین وضعیت و موفقیت روبرو خواهد شد.

جعفر رسا در نوشته ی خود با عنوان «روایتی کمونیستی از بلشویسم» تلاش دارد، که بلشویسم را در متن تاریخی خود قرار داده و نقاط قوت و ضعف آن ها را با نظرگاهی مارکسی و واقع بینانه قضاوت نماید. این امر به ویژه در شرایطی که از یک سو، اسطوره سازی از لنین و بلشویسم - بر متن درک غیر طبقاتی از کمونیسم - راه را بر هر گونه دید منتقدانه نسبت به آنان و سیاست ها و پراتیک منتج از آن ها در سال های پس و پیش از انقلاب اکتبر می بندد و منتقد را «ملهد» و «ضد کمونیست» می شمارد؛ و از سوی دیگر، طرز تلقی یی به همین اندازه اشتباه - هر چند در نقطه ی مقابل آن - لنین و بلشویسم را از متن تاریخی خود جدا کرده و با حذف نقاط قوت آن ها در سازمان دادن و رهبری کردن یک انقلاب کارگری عظیم، تنها به بررسی اشکالات و سیاهه نویسی اعمال آن ها می پردازند؛ از اهمیتی دو چندان برخوردار است.

«انقلاب روسیه»، نوشته ی رزا لوکزامبورگ، یک ترجمه ی قدیمی است که به همت جعفر رسا با متن انگلیسی آن مطابقت و تصحیح و ویرایش شده است. رزا لوکزامبورگ، در این اثر قابل تعمق خود، با دیدی منتقدانه - و در عین حال منصفانه - هم نقاط ضعف کار لنین و بلشویک ها را به بحث می گذارد و هم دفاعی پر شور از اقدام شجاعانه و تاریخ ساز آن ها در سازمان دادن و رهبری کردن انقلاب اکتبر ارائه می دهد. او می گوید: «بدیهی است، که نه یک طرف داری غیر منتقدانه، بلکه یک نقد دقیق متفکرانه قادر است از گنجینه ی تجارب و تعالیم استفاده نماید. این تصویری توهم آمیز، مسخره و واهی خواهد بود، اگر که انتظار داشته باشیم در اولین تجربه ی تاریخی جهانی در مورد دیکتاتوری طبقه ی کارگر - آن هم در این شرایط سختی، یعنی در میان آتش سوزان جنگ جهانی و هرج و مرج و قتل و غارت امپریالیستی و در دام آهنین قدرت ارتجاعی میلیتاریسم اروپا و در شرایطی که پرولتاریای بین المللی عدم کفایت خود را به طور کامل نشان داده است - در چنین شرایط غیر عادی یی تجربه ی دیکتاتوری کارگری و هر چه که در روسیه انجام می شود و نمی شود، در حد کمال و مطلوب باشد. برعکس، مفاهیم ابتدایی سیاست سوسیالیستی و آگاهی از شرایط لازم تاریخی آن ما را به این گمان وادار می کند که تحت یک چنین شرایط مرگ باری، بزرگ ترین ایده آلیسم و مستحکم ترین انرژی انقلابی نیز قادر به تحقق بخشیدن به دمکراسی و سوسیالیسم نیست، بلکه فقط می تواند با ناتوانی و فرسودگی اولین گام ها در این راه بردارد. تجسم روشنی از مجموعه ی این روابط

عمیق و تاثیرات آن‌ها، ابتدایی‌ترین وظیفه‌ی سوسیالیست‌های همه‌ی کشورها است؛ زیرا فقط با این شناخت تلخ است، که می‌توان عظیم بودن مسئولیت پرولتاریای بین‌المللی در مورد سرنوشت انقلاب روسیه را سنجید.» نوشته در سیر تکوین خود، به اشتباهات لنین و بلشویک‌ها در زمینه‌ی صلح، سیاست ارضی، موضوع ملیت‌ها، مساله‌ی دیکتاتوری و دموکراسی و... نیز می‌پردازد.

پل ماتیک در نوشته‌ی «علیه کمونیسم بلشویکی»، که به همت مراد عظیمی به فارسی برگردانده شده است، اسطوره‌ی لنین و اشتباهات وی در انقلاب اکتبر را مورد بررسی قرار می‌دهد. او می‌گوید: استالین، لینینسم را «مارکسیسم عصر امپریالیسم» خواند. یک چنین موقعیتی، تنها توجه‌اش را از یک مبالغه‌ی بی پایه برداشت می‌کند. لنین به مارکسیسم کوچک‌ترین جزئی نیافزود، که بشود آن را به سان یک جزء نو و مستقل ارزیابی کرد. جهان بینی فلسفی لنین، ماتریالیسم دیالکتیک است که مارکس، انگلس و پلخانوف آن را توسعه دادند. این ماتریالیسم دیالکتیک است، که لنین در تمام مسایل مهم به آن رجوع می‌کند. این نهایت معیار او برای هر چیزی است، که او درباره‌اش داوری می‌کند... در

حوزه‌ی نظریه یا تئوری اقتصادی نیز نمی‌توان جایگاه مستقلی را به لنین نسبت داد. نوشته‌های اقتصادی لنین از هر فرد دیگری از معاصرانش، مارکسی‌تر است. اما آن‌ها فقط کاربرد درخشان دکترین‌های فی الحال موجود اقتصادی متناسب به نظریات مارکسی می‌باشند. لنین مطلقاً فکر نمی‌کرد یک نظریه پرداز مستقل در مسایل اقتصادی است... لنین پیش از هر چیزی خواست یک سیاست مدار عملی باشد.

کارهای تئوریک او تقریباً به تمامی ماهیت جدلی داشتند. او با نظریه پردازان و دیگر دشمنان مارکسی مبارزه کرد، لنین این فعالیت‌ها را با تلاش‌های سیاسی خود و بلشویک‌ها عموماً یکی می‌دید. مطابق نظریه‌ی مارکسی، عمل صحت نظریه یا تئوری را تعیین می‌کند. لنین به مثابه یک عمل گرا، تلاش می‌کرد نظریه‌های مارکسی را در عمل ثابت کند. شاید لنین با عمل‌اش به نظریه‌ی مارکسی خدمت فراوانی کرد. با این وجود، باز هم در رابطه با نظریه‌ی مارکسی، هر پراتیک یا عملی یک فعالیت اجتماعی است، که می‌تواند تنها در حد محدودی و نه تعیین کننده توسط افراد تعدیل شده و یا متأثر از عمل او گردد. شکی نیست که پیوند تئوری و عمل، هدف نهایی است و مسایل کنکرت لحظه‌ی معین، که لنین بی وقفه با آن‌ها مشغول بود، شاید به عنوان یک دستاورد عظیم مورد تحسین باشند. ولی سنگ محک برای این دستاورد، باز هم موفقیتی است که لنین می‌بایست به آن نائل می‌شد. و لنین از آن موفقیت محروم شد.

پل ماتیک در پایان نوشته‌ی خود تاکید می‌کند، که «شرایط عینی در روسیه و وضعیت حاضر کارگران در سراسر دنیا، باید واقعا برای هر کمونیست ناظر دلیل کافی باشد، که سیاست «لنینیستی» حاضر درست عکس آن چیزی است که توسط عبارت پردازان بیان می‌شود. بدون شک، باید در طولانی مدت افسانه‌ی ساخته شده‌ی مصنوعی از

لنین را جاروب کرد. در آن صورت، خود تاریخ لنین را در موقعیت تاریخی ارزیابی خواهد کرد.» نوشته‌ی پل ماتیک، در کنار ارزیابی رزا لوکزامبورگ و جعفر رسا از لنین و بلشویسم، تنوع نظرات در این باره را نشان می‌دهد؛ تنوع نظراتی، که جا دارد در آینده با تفصیل بیش‌تری به آن‌ها پردازیم و سررشته‌های درکی اصولی و واقعی از آن چه که در متن انقلاب اکتبر رخ داد را به دست بدهیم.

«پای صحبت ایرج جنتی عطایی: کارزار دفاع از دانش جویان زندانی»، گفت و گویی صمیمانه با این ترانه سرای عشق و آزادی است، که به موضوع دستگیری و شکنجه‌ی دانش جویان توسط رژیم جمهوری اسلامی و کارزاری که توسط وی در دفاع از آنان فراخوانده شد، می‌پردازد. حرکتی موفق، که برای اول بار تعداد قابل توجهی از هنرمندان، شعرا و خوانندگان ایرانی را در کنار فعالین سیاسی و اجتماعی به میدان کشاند و علیه سیاست خفقان و توحش جمهوری اسلامی جمع کرد. بی شک استمرار این گونه اقدامات مبتکرانه می‌تواند فضای جدیدی در مبارزه برای برقراری آزادی‌های سیاسی و اجتماعی به وجود آورد و مبارزه علیه اختناق خونین جمهوری اسلامی را گسترده‌تر سازد.

مریم ناصحی در مقاله‌ی «ویکتور خارا، آوازه خوان انقلاب»، زندگی پر شور این ترانه سرا و آوازه خوان انقلابی را به زیبایی تصویر می‌کشد: ویکتور از گیتار و ترانه هایش چون اسلحه‌ای علیه ستم گران و و در راه پایان دادن به فقر و رنج مردمش استفاده می‌کرد. خود او در جایی می‌نویسد: «از زمانی که چشم به جهان گشودم، شاهد بی عدالتی، فقر و بدبختی اجتماعی در کشورم شیلی بوده‌ام. به همین خاطر است، که ضرورت



آوازه‌خوانی برای مردم را احساس می‌کنم. من قویاً معتقدم، که انسان در مسیر زندگی‌اش باید به خاطر عدالت مبارزه نماید، تا آزاد شود.» ویکتور با ترانه‌های پر شور خود می‌کوشید، مردم کارگر و زحمت کش و محروم شیلی را علیه وضعیت جهنمی آن‌ها بشوراند و به قول پابلو نرودا: امیدهای نهانی آنان را سیراب نماید. پاراگراف پایانی نوشته، که به صحنه‌ی به خاک و خون کشیدن این آوازه خوان انقلاب می‌پردازد، احساسات انسانی را به غلیان در می‌آورد. بخوانید: دژخیم پایش را گذاشته بود روی سر مرد و فشارش می‌داد روی گیتاری که خرد شده بود و فریاد می‌زد: «حالا بنواز، حالا بخوان!» مرد دست‌های شکسته‌اش را روی زمین کشید و به گیتار خرد شده رساند. گیتار را در بغل جای داد... شروع به خواندن کرد. انگار صدای تمامی شیلی در صدایش جمع شده بود. استادیوم، و شاید تمامی دنیا، برای یک لحظه از حرکت ایستاد... و بعد استادیوم، و شاید تمامی دنیا، شروع کرد با مرد خواندن... دژخیم هراسان شد. فکر این جایش را نمی‌کرد. نمی‌توانست بفهمد، چطور این مرد می‌تواند بخواند آن هم با دست‌های شکسته و تن شکنجه شده... با خشم و غضب باز فریاد زد: جوخه آماده، هدف!... اما مرد هم چنان می‌خواند و استادیوم، و شاید تمامی دنیا، با او... جوخه آماده، هدف!... خورشید در استادیوم بالا می‌آمد و پرتو آفتاب خود را بر چهره‌ی خونین، اما امیدوار، مرد

می انداخت... جوخه شلیک! سی و چهار گلوله، سی و چهار گلوله، بر تن مرد نشست... مرد به خاک افتاد، خون سرخ و گرم اش بر زمین جاری شد... اما صدای آواز مرد هم چنان به گوش می رسد...

«بچه های انقلاب»، نوشته‌ی عینو هانسکی، که به همت سوسن بهار به فارسی برگردانده شده است، رمانی است جذاب، تکان دهنده و نوشتاری است از یک تاریخ واگویی‌گی شفاهی به شکل خاطره نویسی؛ نه توسط صاحب خاطره، بلکه نویسنده که پای صحبت دوست مادر بزرگش «ماشنا» می نشیند و خاطره‌ی او را درباره‌ی دوران کودکی و چگونگی شرکت و فعالیت در انقلاب اکبر از زبان روای می شنود. سوسن بهار درباره‌ی انگیزه‌ی ترجمه‌ی این رمان می نویسد: ...داستان زندگی ماشنا، قصه‌ی پر غصه‌ی میلیون‌ها دخترکی است که همین امروز در گوشه و کنار این جهان وارونه، جان کوچک می کاهند. سرشار از عشق و شادی‌اند، اما زندگی با آن‌ها بی مهر و غم آفرین است. ماشناکای من، تجسم نیاز، شرافت ذاتی انسان‌های زحمت کش، و صراحت بیان انسان‌هایی که بر روی پاهای خود، هر چند که کوتاه، ایستاده‌اند؛ از عشق و روزمره‌گی محبت و عاطفه در محیط پیرامون‌شان محروم بوده‌اند، اما دل کوچک‌شان دریای بی کران عشق و آینه‌ی بی دریغ صداقت‌اند. کتاب «بچه های انقلاب» از جذابیت‌های چندی برای من برخوردار بود، از جمله این که چگونگی تغییر مثبت و منفی انسان‌ها را در شرایط تحول و دگرگونی عمیق اجتماعی به شایسته‌گی نشان می داد. چگونگی ظهور آدم‌هایی از جنس شعبان بی مخ و مطرح شدن‌شان را هم. ظهور امام و پیغمبر و پیشوا را هم. هم بستگی عمیق انسانی و از خود و جان و مال به نفع هم نوع گذشتن، در عین تنگ دستی و نداری را هم. پا بر روی احساسات گذاشتن به جبر فقر را هم. روحیه‌ی انقلابی و درک‌های جزئی و غیر واقعی را هم. برداشت‌های گونه‌گون از امر مبارزه و انقلاب را هم. و خیلی چیزهای دیگر که علی‌رغم تفاوت فاحش زمانی، تشابه آن‌ها با بسیاری از دیده‌ها و شنیده‌های امروزی، مرا - که شکی نداشتم نسل من در آن شریک است - موظف کرد که رمانی را که خوانده‌ام با دیگران که با زبان سوئدی آشنایی ندارند، قسمت کنم.

* * *

در صفحات «سخن آزاد» این دفتر نیز مطالب زیر انتخاب گشته‌اند: «شیرینی خوران شرم و شقاوت: خواندن نابخردانه‌ی تاریخ و پایان لولیتا در بغداد»، نوشته‌ی سیروس بینا، به مساله‌ی مهم ریشه‌های بنیادین جنگ آمریکا در عراق می پردازد. نویسنده خود در معرفی نوشته چنین می گوید: «این مقاله، پس از بررسی مساله‌ی نفت و حذف قاطعانه‌ی آن به عنوان علت واقعی جنگ، اشغال عراق و تلاش استعمارطلبانه به تسلط بر مجموعه‌ی خاورمیانه را حول محور اثرات متقابل دو روند گرهی ساختاری - استراتژیک، اما متفاوت و توأمان، به علت اصلی و واقعی حمله‌ی آمریکا می پردازد.» نوشته در طول خود، به نظرات کسان و جریاناتی که جنگ آمریکا در عراق را بر پایه‌ی «سناریوی نفت» تحلیل می کنند، می پردازد و نادرستی این نظرات را نشان می دهد. سیروس بینا در سیر استدلال‌ات خود به مساله‌ی چرایی حرکات استیلاگرایی‌های آمریکا نیز اشاره می کند: «علت بنیانی و زیربنایی تمایلات تک روانه و حرکات استیلاگرایی‌های دولت آمریکا از دهه‌ی ۱۹۸۰ به این سو، به ویژه پس از یازدهم سپتامبر (۲۰۰۱)، مساله‌ی فروپاشی نظام بین‌المللی «پاکس آمریکانا» و در نتیجه، افول تاریخی هژمونی آمریکا است. این فروپاشی، که خود بازتابی از قانون

مندی اصل دیالکتیک و مفهوم مادیت تاریخ است، هم چنین بازگوی حقیقتی از جهانی شدن سرمایه، فراملی شدن کامل مناسبات تولیدی، و عدم اقبال هژمونیک نهادهای سنتی «دولت - ملت» می باشد. اما در این جا پرسش اساسی این است: اگر چنان چه هم اکنون روند مناسبات اقتصادی - سیاسی - اجتماعی سرمایه‌ی فراملی خود به مثابه یک عامل دوران شمول اعمال هژمونی قادر است در جهان امروز عمل کند، دیگر چه ضرورتی برای اعمال به اصطلاح هژمونی سرمایه‌ی ملی می تواند وجود داشته باشد؟ «پاسخ به این پرسش کار سختی نیست؛ چرا که با نگاهی مختصر و مطمئن به چگونگی فروپاشی تاریخی «پاکس آمریکانا» در دو سه دهه‌ی گذشته، و پیامدهای کانکریت و مشخص آن، جواب مساله معلوم است. تلاش دولت آمریکا در این دو سه دهه، چه پیش از فروپاشی شوروی و چه پس از آن، همواره در جهت به چنگ آوردن هژمونی از دست رفته بوده است؛ غافل از این که اولاً، هم از لحاظ تئوریک و هم از نظر تاریخی، هژمونی از ویژگی نظام «پاکس آمریکانا» می باشد و اکنون نظام نیز به رحمت ایزدی پیوسته است؛ ثانیاً، مفهوم هژمونی نه با سلطه‌گرایی و گردن کشی، و نه با اشغال نظامی و جنگ افروزی، هیچ گونه قربانی ندارد. بنابراین، به لحاظ شرایط جهان شمول دورانی (اپوکال) روزگار آمریکا چندان بی شباهت به سرنوشت افسانه‌ای «سیزیف» نیست. گو این که عمل کرد مذبح‌خانه‌ی این سیزیف متاسفانه در این فرآیند مقطعی به بروز خطرات و ناآرامی‌های بیش‌تری برای کوه المپ خواهد انجامید. اما با نهایت اطمینان اعلام می کنم، که این سیزیف خشمگین هرگز توان صعود به قله‌ی کوه المپ را نخواهد داشت.»

دانیل ت. گریسولد در مطلب «جهانی شدن: بررسی فرصت‌ها و تهدیدها»، با ترجمه‌ی سروش محبی، ضمن بر شمردن ثمرات جهانی شدن و نیز موانع و مشکلات پیشروی آن، اما در اساس از جهانی شدن و ثمرات آن برای جامعه‌ی بشری دفاع می کند. رشد اقتصادی سریع‌تر؛ کاهش فقر؛ و ایجاد محیط مناسب‌تر جهت رشد دموکراسی، از جمله دستاوردهای جهانی شدن بر ملت‌هایی است، که تحت تاثیر این روند قرار گرفته‌اند. و شکاف بین کشورهای غنی و فقیر از جمله چالش‌هایی است، که جهانی شدن با آن دست به گریبان است: «کشورهای فقیری که از کشورهای غنی عقب افتاده‌اند، تقریباً آن کشورهایی هستند که سیاست‌های اقتصادی دولتی با جهت‌گیری داخلی را انتخاب کرده‌اند... جهانی شدن فقط مسیری ساده برای گسترش آزادی اقتصادی در سراسر مرزهای جهان است. بحثی که جهانی شدن به میان آورده است، بیان مجرد این بحث قدیمی در مقیاس جهانی است که آیا مسیر رسیدن به رفاه و سعادت از میان بازارهای آزاد می‌گذرد یا از برنامه‌ریزی متمرکز حکومتی یا راه سومی بین این دو. اگر شما معتقد هستید، که بازارهای آزاد نیروهایی را که برای سعادت بشر مخرب هستند، رها می‌سازد و این نیروها باید توسط دخالت فعال حکومت کنترل شوند، پس تمایل شما بر این است، که جهانی شدن را به عنوان یک تهدید مشاهده کنید. اما اگر شما بر این نظر هستید، که بازارهای اقتصاد آزاد - که در چهارچوب قانون فعالیت می‌کنند - ذاتاً خود نظام بخش هستند و به گفته‌ی آدام اسمیت، دست نامرعی آن‌ها را به سوی سعادت بزرگ سوق می‌دهد؛

پس به این نظر تمایل دارید، که جهانی شدن یک نعمت است.» «فن و هنر»، نوشته‌ی مارک لویپر، که به همت پوران نوایی به فارسی برگردانده شده است، به تمایز میان فن و هنر می پردازد. به نظر مارک لویپر، از نظر تاریخی، تمایز میان فن و هنر و مفهوم آن‌ها در زمانی

رخ داد، که هنر و فناوری عملاً در دو عرصه‌ی کاملاً مجزا از فعالیت اجتماعی شکل گرفته بودند. اگر بخواهیم به طور دقیق‌تر بگوییم، هم جدایی عملی این دو عرصه و هم تقابل دو مفهوم، عناصر تشکیل دهنده‌ی یک دگرگونی بنیادی یا انقلابی در روابط اجتماعی بودند؛ مقصود همان تحولی است، که در طول قرن هجدهم در اروپای غربی آغاز شد و در قرن بعد از آن پایان یافت؛ تحولی که مورخین تاریخ آن را «نخستین انقلاب صنعتی» نام گذارند. پس، بحث رابطه میان هنر و فناوری به هیچ وجه بحثی انتزاعی نیست. این بحث در

انواع اشکالی که به طور مداوم به خود گرفت، با جریان تقسیم کار، جداسازی و عقلایی کردن روز افزون فعالیت‌های انسانی در ارتباط بود؛ جریانی که به شیوه‌ی تولید سرمایه دارانه امکان و اجازه داد، تا نظام اقتصادی، سیاسی و ایدئولوژیکی خود را با گسترش تدریجی قانون تولید در تمامی شاخه‌های فعالیت اجتماعی جامعه‌ی بشری تقویت کند.

نیمه‌ی دوم ژوئن ۲۰۰۸



در ستایش فضای امن و سالم فعالیت سیاسی!

بیژن هدایت

انتشار مقاله‌ی «وضعیت فعلی و گام‌های ضروری: نکاتی در مورد جنبش دانش جویی و چپ»، در وبلاگ «تریبون مارکسیسم»، رعد و برقی در آسمان اپوزیسیون بود. این مقاله‌ی امنیتی - پلیسی بی امضاء، در وبلاگی درج شد که به اعتبار انعکاس مجموعه مطالبی از «اتحاد سوسیالیستی کارگری»، جزئی از این جریان یا نزدیک به آن به حساب می‌آمد. هم از این رو، و هم به دلیل مضمون و شیوه‌ی نگارش این مقاله، گمان‌ها به سوی ایرج آذرین نشانه رفت. در حالی که انتظار بدیهی و اصولی آن بود، که ایشان این اقدام پلیسی را محکوم نماید، اما در نوشته‌ی «روزگار سپری شده‌ی چپ کاغذی: پاسخی به جنجال تازه‌ی احزاب کمونیست کارگری»، ایرج آذرین مضمون همان مقاله را توضیح و در واقع، بر اقدام زشت امنیتی - پلیسی آن مهر تایید زد.

«وضعیت فعلی و گام‌های ضروری...» تحلیل جنبش دانش جویی، بررسی نقش بازی گران این جنبش، نقاط ضعف آن و... نیست. این مقاله، در واقع، در پوشش چنین ادعایی به رابطه‌ی دانش جویان آزادی خواه و برابری طلب با حزب حکمتیست، به عدم مقاومت دانش جویان زندانی و... می‌پردازد. و بدین طریق، اطلاعات شکنجه گران جمهوری اسلامی از این رابطه را تایید و یک بار دیگر در سطح جامعه برملا و آشکار می‌کند. این مقاله، با دو دهه و نیم تاخیر، یادآور سنت توده‌ای - اکثریتی در سال‌های ابتدای انقلاب ۵۷ است؛ یک اقدام امنیتی - پلیسی روشن علیه دانش جویان آزادی خواه و برابری طلب است.

«وضعیت فعلی و گام‌های ضروری...» تحلیل جنبش دانش جویی، بررسی نقش بازی گران این جنبش، نقاط ضعف آن و... نیست. این مقاله، در واقع، در پوشش چنین ادعایی به رابطه‌ی دانش جویان آزادی خواه و برابری طلب با حزب حکمتیست، به عدم مقاومت دانش جویان زندانی و... می‌پردازد. و بدین طریق، اطلاعات شکنجه گران جمهوری اسلامی از این رابطه را تایید و یک بار دیگر در سطح جامعه برملا و آشکار می‌کند. این مقاله، با دو دهه و نیم تاخیر، یادآور سنت توده‌ای - اکثریتی در سال‌های ابتدای انقلاب ۵۷ است؛ یک اقدام امنیتی - پلیسی روشن علیه دانش جویان آزادی خواه و برابری طلب است.

«وضعیت فعلی و گام‌های ضروری...» تحلیل جنبش دانش جویی، بررسی نقش بازی گران این جنبش، نقاط ضعف آن و... نیست. این مقاله، در واقع، در پوشش چنین ادعایی به رابطه‌ی دانش جویان آزادی خواه و برابری طلب با حزب حکمتیست، به عدم مقاومت دانش جویان زندانی و... می‌پردازد. و بدین طریق، اطلاعات شکنجه گران جمهوری اسلامی از این رابطه را تایید و یک بار دیگر در سطح جامعه برملا و آشکار می‌کند. این مقاله، با دو دهه و نیم تاخیر، یادآور سنت توده‌ای - اکثریتی در سال‌های ابتدای انقلاب ۵۷ است؛ یک اقدام امنیتی - پلیسی روشن علیه دانش جویان آزادی خواه و برابری طلب است.

«وضعیت فعلی و گام‌های ضروری...» تحلیل جنبش دانش جویی، بررسی نقش بازی گران این جنبش، نقاط ضعف آن و... نیست. این مقاله، در واقع، در پوشش چنین ادعایی به رابطه‌ی دانش جویان آزادی خواه و برابری طلب با حزب حکمتیست، به عدم مقاومت دانش جویان زندانی و... می‌پردازد. و بدین طریق، اطلاعات شکنجه گران جمهوری اسلامی از این رابطه را تایید و یک بار دیگر در سطح جامعه برملا و آشکار می‌کند. این مقاله، با دو دهه و نیم تاخیر، یادآور سنت توده‌ای - اکثریتی در سال‌های ابتدای انقلاب ۵۷ است؛ یک اقدام امنیتی - پلیسی روشن علیه دانش جویان آزادی خواه و برابری طلب است.

«وضعیت فعلی و گام‌های ضروری...» تحلیل جنبش دانش جویی، بررسی نقش بازی گران این جنبش، نقاط ضعف آن و... نیست. این مقاله، در واقع، در پوشش چنین ادعایی به رابطه‌ی دانش جویان آزادی خواه و برابری طلب با حزب حکمتیست، به عدم مقاومت دانش جویان زندانی و... می‌پردازد. و بدین طریق، اطلاعات شکنجه گران جمهوری اسلامی از این رابطه را تایید و یک بار دیگر در سطح جامعه برملا و آشکار می‌کند. این مقاله، با دو دهه و نیم تاخیر، یادآور سنت توده‌ای - اکثریتی در سال‌های ابتدای انقلاب ۵۷ است؛ یک اقدام امنیتی - پلیسی روشن علیه دانش جویان آزادی خواه و برابری طلب است.

«وضعیت فعلی و گام‌های ضروری...» تحلیل جنبش دانش جویی، بررسی نقش بازی گران این جنبش، نقاط ضعف آن و... نیست. این مقاله، در واقع، در پوشش چنین ادعایی به رابطه‌ی دانش جویان آزادی خواه و برابری طلب با حزب حکمتیست، به عدم مقاومت دانش جویان زندانی و... می‌پردازد. و بدین طریق، اطلاعات شکنجه گران جمهوری اسلامی از این رابطه را تایید و یک بار دیگر در سطح جامعه برملا و آشکار می‌کند. این مقاله، با دو دهه و نیم تاخیر، یادآور سنت توده‌ای - اکثریتی در سال‌های ابتدای انقلاب ۵۷ است؛ یک اقدام امنیتی - پلیسی روشن علیه دانش جویان آزادی خواه و برابری طلب است.